

عملکرد عوام و خواص معارض در وقوع حادثه عاشورا

رضیه بانورضوی^۱، منصوره رضائی^۲

چکیده

پژوهش حاضر، مفهوم عوام و خواص زمان امام حسین علیه السلام و نقش برخی از این خواص که زمینه سازان حادثه عاشورا هستند را بررسی می‌کند. همچنین عملکرد آنها در فرایند تاریخی این حادثه به طور مختصر تجزیه و تحلیل می‌شود. با تقسیم‌بندی این دسته از افراد یعنی، زیان‌کاران و ستمکاران نمونه‌هایی از رفتار آنها که تأثیر بسزایی در این حادثه داشته است، گوشزد می‌شود. با توجه به اینکه تعداد افرادی که در این حادثه نقش داشتند بسیار زیاد است فقط عملکرد برخی از آنها بیان می‌شود. در مقاله حاضر نویسنده درصدد اثبات این فرضیه است که آنها نقش مهمی در شکل‌گیری این حادثه دردناک ایفا کردند و با تبیین این فرضیه به عوامل انحراف این شخصیت‌ها پرداخته است.

واژگان کلیدی: امام حسین علیه السلام، عوام، خواص، زیان‌کاران، ستمکاران،

زمینه‌سازان، عاشورا.

۱. مقدمه

حادثه کربلا حماسه‌ای بود با چهره شخصیت‌های گوناگون مثل خواص و عوام در یک آزمون سخت الهی. نقش برخی خواص باطل در شکل‌گیری حادثه عاشورا در کربلا بسیار تأثیرگذار بود که در نوشتار حاضر به آنها اشاره می‌شود. در مورد حادثه عاشورا کتاب‌های دست‌اول و پژوهشی بسیاری تألیف و

۱. دانش‌پژوه کارشناسی تاریخ اسلام از کشور پاکستان مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی علیه السلام العالمیه، قم، ایران.

۲. استاد همکار گروه علمی-تربیتی تاریخ اسلام، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفی علیه السلام العالمیه، قم، ایران.

منتشر شده است که به این حادثه عظیم پرداخته‌اند. حتی در کتاب‌های تواریخ عمومی مثل تاریخ طبری، الکامل بن اثیر و تاریخ یعقوبی و همچنین تک‌نگاری‌هایی به این امر توجه کرده‌اند، اما در این کتاب‌ها به طور پراکنده به شخصیت‌های تأثیرگذار در واقعه عاشورا اشاره شده است. اهمیت علمی مقاله حاضر این است که به مسائل عبرت‌گیری از حماسه عاشورا و بررسی موقعیت خواص می‌پردازد. با مقاله حاضر در این دوره، هم خود و هم خوانندگان از نقش خواص و علت به وجود آمدن حادثه عاشورا و عوامل انحراف آن آگاه می‌شوند و عبرت می‌گیرند. براساس گفتار مقام معظم رهبری این از ضرورت‌های اساسی جامعه امروز است. قاضی شریخ، عمر سعد، حصین بن نمیر، شبت بن ربیع و حدیث‌سازان و خواصی که کارشان جعل حدیث بود از خواص منفی و سازندگان این حادثه بوده‌اند که به نقش آنها در شکل‌گیری و ایجاد زمینه عاشورا و ارزیابی عملکرد آنها پرداخته شده است.

۲. مفهوم‌شناسی

۱-۲. عوام در لغت

عوام در لغت به معنای مردم کم‌سواد یا بی‌سواد است. ترکیب‌هایی مثل عوامانه و عوام‌فریبی نیز از همین واژه گرفته شده است. (طریحی، ۱۳۷۵، ۶/۱۲۴) عوام در اصطلاح کسانی هستند که قدرت تجزیه و تحلیل مسائل را ندارند و حرکاتشان براساس بصیرت نیست (خاتمی، ۱۳۷۸، ص ۱۳) و در هر جامعه‌ای اکثریت را تشکیل می‌دهند. آنها به بالادستی‌ها نگاه می‌کنند و مطابق مشی آنها عمل می‌کنند (اسحاقی، ۱۳۸۲، ص ۳۷).

۲-۲. خواص در لغت

خواص از ریشه حَصَّ به معنی خصوصی شد، است. (انیس، ۱۳۸۲، ۱/۵۰۶) بزرگان، برگزیدگان قوم، مقابل عوام (معین، ۱۳۷۹، ذیل واژه خواص) در اصطلاح کسانی هستند که موضع‌گیری‌هایشان براساس بصیرت و آگاهی است و خود تصمیم‌گیرنده هستند (خاتمی، ۱۳۷۸، ص ۱۳).

۳. اهمیت عملکرد خواص و عوام در شکل‌گیری فرایندهای تاریخی

با یک نگاه جامعه‌شناختی نسبت به جوامع پیشین مشخص می‌شود که هر جامعه‌ای در طول تاریخ افرادی را در دو گروه خواص و عوام تجزیه کرده است. همین دو گروه هستند که منشأ تحولات تاریخی در دوره‌های مختلف بوده‌اند به گونه‌ای که هر پدیده تاریخی، حاصل نوع عملکرد این دو طایفه و تعامل آنهاست؛ زیرا نوع عملکرد آنها می‌تواند جامعه و حتی تاریخ را سعادتمند کند و یا به تباهی و انهدام بکشاند. عنصر اصلی در این امر، خواص هستند؛ زیرا به فرموده رهبر معظم انقلاب: «حرکت خواص به دنبال خود، حرکت عوام را می‌آورد. اگر خواص در هنگام خودش کاری را که لازم است، تشخیص دادند و عمل کردند تاریخ نجات پیدا می‌کند و حسین بن علی‌ها به کربلا کشانده نمی‌شوند» (خامنه‌ای، ۱۳۷۵/۳/۲۰)

۴. زمینه‌سازان و به‌وجودآوردگان حادثه عاشورا

از زمینه‌سازان و به‌وجودآوردگان حادثه عاشورا می‌توان به اشخاصی مانند عبدالله بن عمر، شریح قاضی، عمر سعد، شمر، شیبث، عبیدالله بن حر جعفی، قره‌بن قیس حنظلی، حرثمه بن ابی مسلم و مانند آنها اشاره کرد. این اشخاص را می‌توان به دو گروه زیان‌کاران و ستم‌کاران تقسیم کرد. البته در کنار این اشخاص، افرادی با عنوان حدیث‌سازان نیز نقش مهمی در شکل‌گیری و زمینه‌سازی حادثه تلخ عاشورا داشتند.

۴-۱. زیان‌کاران

در حماسه کربلا چهره‌هایی هستند که همای سعادت بر بام زندگیشان نشست تا مسیر ایشان به سوی فردوس باشد، اما مستی، رفاه‌طلبی، دنیاپرستی، مرگ‌گریزی، قدرت‌خواهی و عوام‌زدگی، عقل و خرد را از آنان ربود و هریک را با بهانه‌ای زمین‌گیر کرد. آنها با پایبند شدن به اهل، عیال و مال، دست رد به بخت زرین خویش زدند و دعوت امام را اجابت نکردند. در این بخش تنها چهره‌هایی معرفی می‌شوند که امام حسین علیه السلام آنها را دعوت به حضور در جمع یاران خود کرد. هر چند که امام علیه السلام در

جریان حرکت از مدینه به کربلا با چهره‌های مختلفی دیدار کرد، اما از آنها برای حضور در حرکت خود دعوت نکرد. (شاوی، ۱۴۲۱، ص ۴۱۹؛ طبسی، ۱۴۲۱، ص ۲۱۴، ۲۷۶، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۱۵)

۴-۱-۱. عبدالله بن عمر

سال سوم بعثت در مکه متولد شد و گویند قبل از پدرش ایمان آورد. بنابراین، باید پیش از بلوغ، مسلمان شده باشد. او پیش از پدر خود به مدینه هجرت کرد. (دستی، بی تا، ۲۵۱/۷) در همان روزهای اول ورود امام حسین علیه السلام خدمت امام علیه السلام آمد و چنین گفت: «ای اباعبدالله، چون مردم با این مرد بیعت کرده‌اند و درهم و دینار در دست او قرار دارد، قهرا مردم به او اقبال نشان می‌دهند و با دشمنی خاندان اموی با شما می‌ترسم در صورت مخالفت با او کشته شوی و گروهی از مسلمانان قربانی گردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: حسین کشته خواهد شد و اگر مردم دست از یاری او بردارند به ذلت مبتلا می‌گردند. اکنون پیشنهاد من به شما آن است که همان طور که همه مردم با یزید بیعت کرده‌اند تو نیز بیعت کنی و از ریخته شدن خون مسلمانان بترسی» (خوارزمی، ۱۴۲۳، ۱۹۰/۱). امام علیه السلام پس از دادن پاسخ او فرمود: «ای ابوعبدالرحمان از خدا بترس و از یاری ما دست بردار».

این سخنان نورانی در او تأثیر نکرد و آخر الامر از جمله کسانی شد که با یزید بیعت کرد. او بیعت خود را با یزید این گونه توجیه می‌کرد: «اگر این کار درستی بوده چه بهتر و گرنه صبر می‌کنم تا اوضاع بهتر شود». پس از اینکه مردم مدینه بیعتشان با یزید را شکستند وی به فرزندان خود گفت: «مبادا یکی از شما بیعت خود را بشکند که میان من و او رابطه قطع خواهد شد». البته عبدالله بن عمر از زمان حضرت علی علیه السلام نیز یکی از خواصی بود که با وجود اعتقاد به حقانیت امام علی علیه السلام و باطل دانستن دشمنانش سکوت کرد و امام علیه السلام را یاری نکرد (فرهنگ قدر و ولایت، ۱۳۷۹، ۸۰/۱). او در واقع از قاعدین بود (قدر و ولایت، ۱۳۷۹)، اما در قضیه عاشورا با توجه به عملکردش و روی آوری به یزید و پایبندی به او و تنها گذاشتن امام و با علم به حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «هرکس از یاری و نصرت حسین علیه السلام دست بردارد ذلیل و خوار است» او را از قاعدین و توقف‌کنندگان در حقانیت امام دانستن بسی جای تأمل دارد؛ زیرا او آشکارا به یزید اعلام وفاداری نمود و برای او تبلیغ کرد و به بیعت خود استوار ماند.

عبیدالله از اشراف، شجاعان و شعرای معروف کوفه بود. (دامغانی، ۱۳۷۱، ص ۲۹۷) وی در گروه پیروان عثمان قرار داشت. او پس از قتل عثمان، کوفه را به قصد شام ترک کرد و در کنار معاویه جای گرفت و با سپاه او در جنگ صفین شرکت کرد. وی پس از شهادت حضرت علی علیه السلام به کوفه بازگشت (طبری، ۱۳۷۱، ۵/۱۲۸؛ ابن حزم اندلسی، بی تا، ص ۳۸۵). ابن حر در منزل بنی مقاتل با کاروان امام حسین علیه السلام مواجه شد. حضرت ابتدا حجاج بن مسروق را برای همراهی و یاری نزد او فرستاد، اما عبیدالله بن حر به فرستاده امام جواب رد داد و گفت: «به خدا سوگند از کوفه بیرون نیامدم جز آنکه اکثر مردم، خود را برای جنگ مهیا می کردند و برای من کشته شدن حسین علیه السلام حتمی گردید. من توانایی یاری او را ندارم و اصلاً نمی خواهم که او مرا ببیند و نه من او را».

پس از بازگشت حاجیان از مکه، امام علیه السلام خود به همراه چندتن از یارانش به نزد عبیدالله رفت (طبری، ۱۳۷۱، ۱۱/۱۵۴) و پس از سخنان آغازین به وی چنین فرمود: «ابن حر! مردم شهرتان به من نامه نوشته اند که همه آنان به یاری من اتحاد نموده و پیمان بسته اند و از من درخواست کرده اند که به شهرشان بیایم، ولی واقع امر برخلاف آن چیزی است که ادعا کرده اند. تو در دوران عمرت گناهان زیادی مرتکب شده ای. آیا می خواهی توبه کنی تا گناهانت پاک گردد. ابن حر چون چگونگی آن را جویا شد امام علیه السلام فرمود: فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری کن و در رکابش بجنگ. ابن حر گفت: به خدا قسم! کسی که از تو پیروی کند به سعادت ابدی نائل می گردد، ولی من احتمال می دهم که یاری ام به حال تو سودی نداشته باشد؛ زیرا در کوفه برای شما یآوری نیست. به خدا سوگندت می دهم که از این کار معافم دار؛ زیرا نفس من به مرگ راضی نیست و من از مردن سخت گریزانم. اینک اسب معروف خود ملحقه را به حضورت تقدیم می دارم. اسبی که تاکنون هر دشمنی را تعقیب کرده ام به او رسیده ام و هیچ دشمنی نیز نتوانسته است به من دست یابد. شمشیر من را نیز بگیر همانا آن را به کسی نزد من جز آنکه مرگ را بر آن تشخیص چشانیده ام». امام علیه السلام در برابر سخن نسنجیده و نابخردانه ابن حر چنین فرمود: «حال که در راه ما از نثار جان دریغ می ورزی ما نیز به تو و به شمشیر (طبری، ۱۳۷۱، ۱۱/۲۵۱) و اسب تو نیاز نداریم؛ زیرا که من از گمراهان نیرو نمی گیرم. تو را نصیحت می کنم همان گونه که

تو مرا نصیحت نمودی تا می‌توانی خود را به جای دوردستی برسان تا فریاد ما را نشنوی و کارزار ما را نبینی».

اگرچه عبیدالله بن حر امام علیه السلام را در منزل بنی مقاتل ترك کرد، اما حسرت و پشیمانی ابدی بر باقیمانده عمرش سایه افکند و زندگی اش را قرین تأسف و ماتم ساخت و حتی در سروده‌ها آهنگ ندامت و حسرت پدیدار شد. ابن زیاد او را به کاخ فراخواند و این حربا هر تدبیری که بود، توانست از دستش بگریزد. او سرانجام خود را به کربلا رساند و در مقابل قبر مطهر امام حسین علیه السلام ایستاد و قصیده معروف خود را که بیش از چهارده بیت آن در دست نیست، سرود.

۴-۱-۳. قره بن قیس حنظلی

یکی از خواص منفی حاضر در صحنه کربلا قره بن قیس حنظلی است. وی با وجود شهرتش به حسن رأی، چون از فیض بصیرت محروم بود، نتوانست خود را از عمرسعد کنار کشیده و به حق پیبوند. آنجا که از طرف عمرسعد مأمور شده بود از امام علیه السلام بپرسد که برای چه به اینجا آمده است، حبیب بن مظاهر گفت: «او مردی موسوم به حسن رأی است و من گمان نمی‌کردم که او داخل لشکر عمر سعد شود». در هر صورت، پس از ابلاغ پیام عمرسعد و اخذ جواب از امام علیه السلام حبیب بن مظاهر به او رو کرد و گفت: «وای بر تو ای قره! از این امام به حق روی می‌گردانی و به سوی ظالمان می‌روی. بیا و یاری کن این امام را که به برکت پدران او هدایت یافته‌ای». آن شقاوتمند گفت: «پیام ابن سعد را ببرم و بعد از آن با خود فکر می‌کنم تا ببینم چه صلاح است» (زواره، بی تا، ۴۰۴/۳) و آخر الامر هم بزننگشت و البته از این افراد در میان کوفیان کم نبودند.

۴-۱-۴. عبدالله بن زبیر

عبدالله بن زبیر یکی از خواص بود که برای حادثه عاشورا در رکاب امام علیه السلام در جنگ با دشمنان حاضر نشد بلکه علیه امام علیه السلام بر سر پیکار بود. وی از کسانی بود که در حقانیت امام علیه السلام تردید داشت و یا منکر آن بود. او از سرسخت‌ترین دشمنان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. او بود که پدرش را از امام علی علیه السلام برگردانید و او را به جنگ با آن حضرت برانگیخت. (دستی، بی تا، ۲۷۸/۷) او نیز که از مخالفت‌کنندگان

با بیعت یزید بود به دنبال آن از مدینه به مکه پناهنده شد. وی از جمله کسانی بود که می خواست امام حسین علیه السلام در مکه نماند؛ زیرا با حضور امام و تجمع مردم بر گرد آن حضرت، زمینه برای توفیق او نبود. وی هرچند که گاهی به ظاهر، پیشنهاد انصراف از سفر عراق را به امام علیه السلام می داد، اما چون هوای خلافت را در سر می پروراند و در فکر سقوط حکومت یزید بود خود را رقیب جدی امام علیه السلام می دانست و نه تنها با هدف او موافق نبود بلکه به شکست او نیز بی میل نبود. از این رو از شهادت امام علیه السلام کمال استفاده را به نفع خود علیه یزید برد. عبدالله زبیر پس از مرگ یزید ادعای خلافت کرد و گروهی با او بیعت کردند تا اینکه در سال ۷۳ هجری در دوره خلافت عبدالملک به دست نیروهای حجاج بن یوسف که برای سرکوبی او به مکه هجوم آوردند، کشته شد (طبری، ۱۳۷۱، ۸/۳۵۰۲؛ مسعودی، ۱۳۷۴، ۲/۹۵).

۴-۱-۵. هرثمه بن ابی مسلم

هرثمه به همراه سپاهیان امام علی علیه السلام در جنگ صفین شرکت کرد. ابن ابی مسلم یکی از نیروهای اعزامی عبیدالله بن زیاد به کربلا بود. او می گوید: «هنگامی که به سرزمین کربلا رسیدیم به سمت امام حسین علیه السلام رفتیم. پس از عرض سلام، حدیثی که از پدر والای ایشان شنیده بودم را بازگو کردم. امام علیه السلام فرمود: با ما هستی یا بر ضد ما؟ گفتم: نه با شما هستم و نه بر شما. دخترانم را در شهر نهادم و از ابن زیاد برایشان نگرانم. حضرت در پاسخ فرمود: برو! تا آنکه قربانگاه ما را نبینی و صدای ما را نشنوی. قسم به آنکه جان حسین در دست اوست اگر کسی امروز صدای ما را بشنود و به یاریمان نشتابد هرآینه خداوند او را با صورت در دوزخ می افکند. چون امام حسین علیه السلام به جانب عراق آمد هرثمه گوید: من در لشکر عبیدالله بن زیاد بودم هنگامی که زمین کربلا را دیدم به یاد سخنان امام علی علیه السلام افتادم. بر شتر خود سوار شدم و به نزد امام حسین علیه السلام آمدم و سلام کردم و آنچه از پدرش در این منزل شنیده بودم به عرض رسانیدم. حضرت فرمود: آیا تو با مایی یا بر علیه ما؟ گفتم: نه با توام و نه بر علیه تو. دخترانی چند در کوفه گذاشته ام که از عبیدالله بن زیاد بر آنها می ترسم. آن حضرت فرمود: برو به مکانی که کشته شدن ما را نبینی و صدای دادخواهی ما را نشنوی. سوگند به خدایی که جان حسین در دست اوست هرکس استغاثه ما را بشنود و ما را یاری نکند خداوند او را بر آتش جهنم می افکند». (صدوق،

بی تا، ص ۱۱۷؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۵۵/۴۴) اگر فقدان توکل و دل بستگی به دنیا قرین زندگی انسان گردد اندیشه و دیدگاهی چون هرثمه خواهد داشت. او که خود شاهد همراهی زن و فرزند امام حسین علیه السلام و سایر بنی هاشم و حضورشان در صحنه بحرانی کربلاست از فرزندان خود یاد می کند و به بهانه نگرانی حال آنان از همراهی با حجت خدا روی گردان است.

۴-۲. ستمکاران

صف آرایی در حماسه کربلا آشکار و درس آموز است. در این واقعه، چهره های بدنام و ستمکاری وجود داشت که برخی از آنها شقی ترین و منفورترین چهره های تاریخ هستند.

۴-۲-۱. یزید بن معاویه

یزید در سال ۲۶ یا ۲۷ به دنیا آمد. (ابن عساکر، ۱۴۱۷، ۱۸/۲۸) تمام مورخان بر فاسق بودن یزید اتفاق نظر دارند (الصبان، بی تا، ص ۱۹۳؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ۲۲۹/۵). وقتی معاویه در سال ۵۶ قمری تصمیم به ولایتعهدی یزید گرفت برای نشان دادن چهره مجاهد از یزید او را با سپاهیان مسلمان به سوی روم فرستاد (بلاذری، ۱۴۱۷، ۸۶/۵؛ یعقوبی، ۱۳۷۸، ۱۶۰/۲). وی همچنین مقام امیری حاجیان را به یزید داد تا وی را از شراب خواری بازدارد و از مخالفت ها علیه او بکاهد (طوقوش، ۱۳۸۹، ص ۶۱). او بیعت گرفتن برای یزید را تا پس از شهادت امام حسن علیه السلام به تأخیر انداخت (طوقوش، ۱۳۸۹، ص ۳۴). پس از مرگ معاویه، یزید به حکومت رسید (طبری، ۱۳۵۲، ۲۹۰۴/۷). او نخستین کسی بود که برخلاف سنت خلفای پیشین به انتصاب پدرش و به صورت موروثی حاکم شد (طوقوش، ۱۳۸۹، ص ۳۲).

براساس منابع تاریخی، یزید در زمان حکومتش هرگونه مخالفتی را سرکوب می کرد. (مسعودی، ۱۴۰۹، ۶۷/۳) در روز نخست، نامه ای به حاکم مدینه نوشت و او را از مرگ معاویه مطلع کرد و به او دستور داد که از حسین بن علی علیه السلام، عبدالله بن عمر، عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر به زور بیعت بگیرد و هرکس نپذیرفت گردنش را بزند (یعقوبی، ۱۳۷۸، ۱۷۷/۲). امام حسین علیه السلام با یزید بیعت نکرد و به همراه خانواده و شماری از بنی هاشم از مدینه به سمت مکه رفت (بلاذری، ۱۴۱۷، ۱۶۰/۳).

کوفیان با ارسال نامه‌های فراوان، امام علیه السلام را به کوفه دعوت کردند و امام به سمت آنجا حرکت کرد (ابن اعثم کوفی، ۱۹۹۱، ۲۷/۵؛ مفید، ۱۳۹۹، ۳۶/۲). یزید، عبیدالله بن زیاد را حاکم کوفه کرد و توانست کوفیان را از اطراف امام علیه السلام دور کند (طبری، ۱۳۵۲، ۷/۲۹۳۳). پس از پیمان شکنی کوفیان، امام علیه السلام به سوی کربلا رفت. در آنجا در روز دهم محرم بالمشکریان عمرسعد که از طرف ابن زیاد به فرماندهی منصوب شده بود، روبه‌رو شد (طبری، ۱۳۵۲، ۷/۲۹۸۹). سپس یزید، امام حسین علیه السلام و یارانشان را به قتل رساند. در دیدگاه شیعه، واقعه کربلا موجب شد یزید به یکی از منفورترین شخصیت‌ها نزد شیعیان تبدیل شود (صدوق، ۱۳۷۱، ۱۷۸؛ ابن نما، ۱۴۰۶، ۱۶).

۴-۲-۲. شریح قاضی

شریح بن حارث کندی مشهور به شریح قاضی از چهره‌های اجتماعی، قضایی و تاحدی سیاسی صدر اسلام است. وی به دستور عمر بن خطاب، قاضی کوفه شد و عثمان هم منصب قضای او را تثبیت کرد. برخی او را از عوامل اصلی در بسیج مردم کوفه و شام علیه امام حسین علیه السلام می‌دانند. مورخان مدت قضاوت شریح را از ۵۳ تا ۷۵ سال ذکر کرده‌اند. ابن خلدون می‌نویسد: «معاویه پس از به دست گرفتن خلافت، عمال خود را به شهرها فرستاد از جمله شریح قاضی را بر مسند قضای کوفه نشاند» (ابن خلدون، ۱۳۳۶، ۳/۲). اولین مداخله شریح در آغاز نهضت کربلا، مربوط به بیعت هفتادتن از بزرگان کوفه مانند حبیب بن مظاهر، محمد بن اشعث، مختار ثقفی، عمر بن سعد و دیگران در حضور شریح و شاهدگرفتن وی بر هواداری آل علی علیه السلام و دعوت از امام حسین علیه السلام برای سپردن حکومت کوفه به او بود (طبری، ۱۳۵۳، ۷/۲۹۲۲). صرف نظر از پیمان شکنی بیشتر این بزرگان، خود شریح نیز به محض ورود عبیدالله به کوفه در دارالاماره او حضور یافت و بدون در نظر گرفتن تعهد بر وفاداری با آل علی به جرگه مخالفین آنها پیوست و یکی از مشاورین درگاه عبیدالله شد (طبری، ۱۳۵۳، ۷/۲۹۱۸). عبیدالله نیز که برای رسیدن به مقاصد خود به حمایت اشخاصی مانند شریح قاضی نیاز داشت که در میان مردم مقدس مآب کوفه شخصیت ممتازی بود از او استقبال کرد (مطهری، ۱۳۷۷، ۱/۴۲۴).

رهبر معظم انقلاب درباره این شخص و نقش مؤثر او در ایجاد زمینه برای کشتن فرزند رسول خدا ﷺ فرمود: «شریح قاضی که جزء بنی امیه نبود. او کسی بود که می فهمید حق با کیست. می فهمید اوضاع از چه قرار است. وقتی هانی بن عروه را به زندان انداختند و سر و رویش را مجروح کردند سربازان و افراد قبیله اش اطراف قصر عبیدالله بن زیاد را گرفتند. ابن زیاد ترسید و به شریح قاضی گفت: برو به اینها بگو هانی زنده است. شریح دید که هانی مجروح است. هانی بن عروه گفت: ای مسلمان ها این چه وضعی است (خطاب به شریح) پس قوم من چه شدند؟ مردند؟ چرا سراغ من نیامدند؟ چرا نمی آیند مرا از اینجا نجات دهند؟ شریح قاضی گفت: می خواستم بروم و این حرف های هانی را به مردم بگویم، اما افسوس که جاسوس عبیدالله آنجا ایستاده بود، جرأت نکردم. جرأت نکردم یعنی چه؟ یعنی، ترجیح دنیا بر دین. شاید اگر شریح همین یک کار را انجام می داد تاریخ عوض می شد. اگر او واقعیت را به مردم می گفت، شاید هانی کشته نمی شد و مسلم تنها نمی ماند و حادثه کربلا به وجود نمی آمد». (خامنه ای، ۷۵/۳/۲۰)

۴-۲-۳. شمیرین ذی الجوشن

یکی از زمینه سازان عاشورا شمیرین ذی الجوشن بود. او از تابعین و از فرماندهان سپاه عمر بن سعد در واقعه کربلاست که به سبب تأثیرگذاری اش در این واقعه از چهره های منفور نزد شیعیان است. از جمله اقدامات او در واقعه کربلا زمینه سازی شهادت مسلم بن عقیل، برافروختن آتش جنگ در روز عاشورا، فرماندهی جناح چپ لشکر عمر بن سعد، به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام، حمله به خیمه ها و تلاش برای شهید کردن امام سجاد علیه السلام است. ابن ذی الجوشن در ابتدا از یاران امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام بود. وی در جنگ صفین، آن حضرت را یاری کرد و در مبارزه با ادهم بن محرز باهلی (از سپاه شام) صورتش به شدت مجروح شد (نصر بن مزاحم، ۱۳۸۲، ص ۲۶۷؛ طبری، ۱۳۸۷، ۲۸/۵)، اما بعدها از امام علی علیه السلام روی گرداند و از دشمنان پیرکینه او و خاندانش شد.

در عصر امامت امام حسین علیه السلام وقتی مسلم بن عقیل در سال ۶۰ قمری از سوی امام حسین علیه السلام به کوفه رفت شمر از جمله افرادی بود که از طرف عبیدالله بن زیاد حاکم کوفه، مأمور شد مردم را از اطراف مسلم پراکنده کند. وی در سخنانی مسلم را فتنه گر نامید و کوفیان را از سپاه شام ترساند.

(ابومخفف، ۱۳۶۷، ص ۱۲۳) پس از آنکه امام حسین علیه السلام به کربلا رسید عمر بن سعد فرمانده لشکر کوفه، قصد جلوگیری از جنگ و خونریزی داشت و به دنبال راه حل مسالمت آمیز بود (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۸۷/۲)، اما شمر، ابن زیاد را که به نظر می رسید با قصد عمر بن سعد موافق است به جنگ با امام علیه السلام تشویق کرد (ابومخفف، ۱۳۶۷، ص ۱۸۷؛ بلاذری، ۱۹۹۷، ۴۸۲/۲).

در عصر روز ۹ محرم سال ۶۱ قمری، شمر با چهار هزار سپاهی و نامه تهدید آمیزی از سوی ابن زیاد برای عمر بن سعد به کربلا رسید. ابن سعد با دیدن نامه، خطاب به شمر گفت: «کاری را که در آن امید صلاح بود تباه کردی». با این حال، عمر سعد دستور ابن زیاد مبنی بر اخذ بیعت از امام حسین علیه السلام یا جنگ با او را پذیرفت (بلاذری، ۱۹۹۷، ۴۸۳/۲؛ طبری، ۱۳۸۷، ۴۱۴/۵) و شمر سردار سپاه او شد. شمر برای حفظ سنت قبیله ای و پیوندهای جاهلی از آنجاکه با ام البنین، مادر حضرت عباس هم قبیله بود در عصر تاسوعا عباس و برادرانش را خواهرزاده خود صدا کرد و خواست تا امان نامه ای از ابن زیاد برای آنان بگیرد، اما آنها نپذیرفته و در کنار امام علیه السلام ماندند (بلاذری، ۱۹۹۷، ۴۸۳/۲؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۸۹/۲).

صبح روز عاشورا، شمر فرماندهی پهلوی چپ سپاه ابن سعد را برعهده گرفت. (بلاذری، ۱۹۹۷، ۴۸۷/۲) هنگامی که با خندق و هیزم مشتعل در اطراف خیمه های امام علیه السلام و یارانش روبه رو شد با امام علیه السلام گستاخانه سخن گفت (ابومخفف، ۱۳۶۷، ص ۲۰۵؛ بلاذری، ۱۹۹۷، ۴۸۷/۲؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۹۶/۲). پس از آنکه امام علیه السلام برای تذکر به سپاه کوفه خطبه ای در سابقه درخشان خاندانش و بیاناتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مورد دوستی اهل بیت آغاز نمود شمر کلام امام علیه السلام را قطع کرد، اما حبیب بن مظاهر به او پاسخ دندان شکنی داد (طبری، ۱۳۸۷، ۴۲۵/۵). پس از شهادت بسیاری از اصحاب امام حسین علیه السلام دشمنان به سوی خیمه ها حمله بردند. شمر نیزه خود را در خیمه امام حسین علیه السلام فروبرد و فریاد زد که آتش بیاورید تا این خیمه را با اهلش بسوزانم. امام علیه السلام او را نفرین کرد و حتی دوستش شبت بن ربیع نیز او را سرزنش کرد (بلاذری، ۱۹۹۷، ۴۹۳/۲؛ طبری، ۱۳۸۷، ۴۳۸/۵). دشمنان به طرف قتل امام حسین علیه السلام قدم برداشتند.

شمر به تیراندازان دستور داد تا بدن امام علیه السلام را هدف قرار دهند. (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۱۱۱/۲) سپس با فرمان او همه به سوی امام علیه السلام حمله بردند و کسانی از جمله سنان بن انس و زرعه بن شریک، ضربه‌های نهایی را بر امام علیه السلام وارد کردند (بلاذری، ۱۹۹۷، ۵۰۰/۲؛ طبری، ۱۳۸۷، ۴۵۳/۵؛ مفید، ۱۴۱۳، ۱۱۲/۲). درباره کسی که سر امام حسین علیه السلام را از تن جدا کرد روایات گوناگونی وجود دارد که در برخی از آنها از شمر نام برده شده است. به گفته واقدی، شمر، امام حسین علیه السلام را کشت و با اسب خود بدن آن حضرت را لگدکوب کرد (بلاذری، ۱۹۹۷، ۵۱۲/۲؛ ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۶۸، ص ۱۱۹). در برخی روایات گفته شده است که وی بر سینه امام علیه السلام نشست و سر او را از قفا جدا کرد (خوارزمی، ۱۴۲۳، ۴۱/۲؛ مفید، ۱۴۱۳، ۱۱۲/۲؛ بلاذری، ۱۹۹۷، ۵۰۰/۲؛ طبری، ۱۳۸۷، ۴۵۳/۵). در زیارت ناحیه مقدسه نیز شمر، قاتل امام حسین علیه السلام معرفی شده است (مجلسی، ۱۴۰۳، ۱۴۰۳/۹۸، ۳۲۲).

پس از شهادت امام حسین علیه السلام و غارت و آتش زدن خیمه‌ها، شمر قصد داشت امام سجاد علیه السلام را که در بستر بیماری بود به قتل برساند، اما عده‌ای مانع او شدند. (ابن سعد، بی تا، ۲۱۲/۵؛ طبری، ۱۳۸۷، ۴۵۴/۵؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۱۱۲/۲) شمر با جنایت‌هایی که انجام داد نقش مهمی به عنوان شکل دهنده‌گان حادثه تلخ عاشورا داشت. شمر از جمله انسان‌های ماجراجویی بود که در حوادث، سود شخصی خود را دنبال می‌کرد. وی را مردی ابرص و زشت روی توصیف کرده‌اند (طبری، ۱۳۸۷، ۵۳/۶؛ ابن عساکر، ۱۴۱۷، ۱۹۰/۲۳). امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به شمر گفت: «رسول خدا راست گفت که گویا سگ سیاه و سفیدی را می‌بینم که خون اهل بیتم را می‌آشامد» (ابن قولویه، ۱۴۱۷، ص ۳۲۹).

۴-۲-۴. شبت بن ربیع

شبت بن ربیع بن حصین تمیمی یربوعی از اشراف کوفه و شخصیت‌های بی‌ثبات تاریخ اسلام است. شبت از مخالفان عثمان و فرماندهان سپاه امام علی علیه السلام در جنگ صفین بود. او در مسیر حرکت به سوی نهروان به خوارج پیوست، اما با سخنان امام علیه السلام برگشت و فرماندهی قسمتی از سپاه امام را در جنگ نهروان به دست گرفت. (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۲۱۰؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ۳۶۲/۲؛ خلیفه، ۱۴۱۵، ص ۱۱۵؛ طبری، ۱۳۸۷، ۸۵/۵) او در زمان امام حسین علیه السلام هم نقشی را در زمینه‌سازی حادثه عاشورا

ایفا کرد. او در واقعه کربلا به امام حسین علیه السلام نامه نوشت و از آن حضرت خواست که به کوفه بیاید (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ۲۰/۴؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ۳/۱۵۸؛ طبری، ۱۳۸۷، ۵/۳۵۳)، اما با مسلط شدن ابن زیاد بر کوفه در متفرق کردن اهالی کوفه از اطراف مسلم بن عقیل نقش بسزایی داشت (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۲۳۹).

روز عاشورا امام حسین علیه السلام در سخنان خود خطاب به سپاه عمر بن سعد او را به عنوان یکی از نویسندگان نامه‌های کوفیان مخاطب قرار داد. (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ۴/۶۲؛ طبری، ۱۳۸۷، ۵/۴۲۵) او برای حضور در واقعه عاشورا و جنگ با امام حسین علیه السلام تمایلی نداشت و هنگامی که ابن زیاد از او خواست به سپاه عمر بن سعد بپیوندد تظاهر به بیماری کرد تا در مقابل امام علیه السلام قرار نگیرد، اما وقتی ابن زیاد به او گفت: «اگر مطیع مایی به جنگ دشمن ما برو»، به سمت کربلا حرکت کرد (دینوری، ۱۳۶۸، ص ۲۵۴؛ بلاذری، ۱۴۱۷، ۳/۱۷۸). او در روز عاشورا فرماندهی نیروهای پیاده سپاه عمر بن سعد را برعهده داشت (بلاذری، ۱۴۱۷، ۳/۱۸۷؛ طبری، ۱۳۸۷، ۵/۴۲۲؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵، ۴/۶۰). وقتی سپاهیان عمر بن سعد از شهادت مسلم بن عوسجه خوشحالی می‌کردند شبث آنها را سرزنش کرد (بلاذری، ۱۴۱۷، ۳/۱۹۳؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵، ۴/۶۷).

۴-۲-۵. عیدالله بن زیاد

یکی دیگر از چهره‌های منفی و زمینه‌ساز حادثه عاشورا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زَيْدِ بْنِ أَبِيهِ مشهور به ابن زیاد (۳۳ - ۶۷) فرمانده نظامی مشهور امویان و از عوامل اصلی شهادت امام حسین علیه السلام و همراهانش بود. او از مادری به نام مرجانه به دنیا آمد (بلاذری، ۱۴۰۰، ۴/۷۵) و به دلیل بدکاره بودن مادر وی، عیدالله را به مادرش منسوب می‌کنند (دایره‌المعارف، بی‌تا، ۳/۶۴۰). پدرش زیاد بن ابیه نیز به زنازادگی مشهور است (مؤسسه کلمات، امام الحسین علیه السلام، ۱۴۱۵، ص ۴۲۳). پس از مرگ زیاد بن ابیه در سال ۵۳ هجری معاویه، عیدالله را راهی خراسان کرد و ولایت آن سامان را به او سپرد (ابن عساکر، ۱۴۱۷، ۱۵/۳۱۴) و تا سال ۵۶ ادامه یافت و آن‌گاه حکومت بصره را عهده‌دار شد (یعقوبی، بی‌تا، ۲/۲۳۷). پس از مرگ معاویه در سال ۶۰ هجری و با آغاز خلافت یزید بن معاویه، ابن زیاد همچنان در بصره ماند و چون زمزمه حرکت

امام حسین علیه السلام و ورود مسلم به کوفه به میان آمد، سرجون - مشاور مسیحی یزید - به خلیفه پیشنهاد کرد: «اگر برحسب اشارت و صواب دیدم نخواهی رفت، شهر بصره به عبیدالله زیاد داده‌ای، کوفه هم بدو بده تا دل تو از اندیشه فارغ گردد و خصمان را دفع کند» (ابن اعثم کوفی، ۱۴۱، ص ۸۴۵). یزید نیز پذیرفت و قلمرو کوفه را نیز به قلمرو ابن زیاد افزود و به او دستور داد تا مسلم بن عقیل را به قتل رساند (طبری، ۱۳۸۷، ۲۲۸/۷).

ابن زیاد پیش از ترک بصره، سلیمان بن رزین، سفیر امام حسین علیه السلام را کشت و پس از ایراد خطبه و تهدید مردم در دوری از پیروی امام علیه السلام راهی کوفه شد. (ابن اعثم، ۱۴۱، ص ۸۴۶) کوفیان چون به بیعت با امام حسین علیه السلام روی آورده بودند با دیدن عبیدالله که با روی پوشیده وارد شهر شد، پنداشتند که امام آمده است و فوج فوج می آمدند و بر او سلام می کردند. چون بر مردم روشن شد که او ابن زیاد است، متفرق شدند و گریختند (ابن اعثم، ۱۴۱، ص ۸۴۷؛ طبری، ۱۳۸۷، ۲۲۹/۷). عبیدالله در خطبه‌ای که در برابر کوفیان ایراد کرد مخالفان را سخت مورد تهدید قرار داد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۶۸، ص ۹۷). آن‌گاه جست‌وجو برای یافتن مسلم را آغاز کرد و با نیرنگ توانست از محل اختفای او آگاه شود که پس از دستگیری هانی بن عروه، مسلم دستگیر شد و آن دو به قتل رسیدند (طبری، ۱۳۸۷، ۲۲۹/۷).

عبیدالله در اقدام بعدی، حرین یزید را به سوی امام حسین علیه السلام فرستاد و در پی آن به او دستور داد تا از حرکت امام علیه السلام ممانعت کند و منتظر دستور بعدی باشد. آن‌گاه عمرسعد را با لشکری به سوی وی گسیل داشت. (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ۵۲/۴) عمرسعد در کربلا پس از مذاکره با امام حسین علیه السلام با ارسال نامه‌ای به ابن زیاد خبر داد که حسین علیه السلام خواهان بازگشت است و نیازی به جنگ نیست. ابن زیاد رضایت خود را از این ماجرا نشان داد، ولی شمر بن ذی الجوشن او را از پذیرش صلح بازداشت و بی‌درنگ ابن زیاد در نامه‌ای به عمرسعد چنین نوشت: «من تو را سراغ حسین نفرستاده‌ام تا گره کارش را بگشایی و به وی نیکی و بخشش کنی. اگر حسین و یارانش تحت فرمان ما درآمده و تسلیم شدند آنها را در حال تسلیم نزد بفرست، ولی اگر نپذیرفتند به طرفشان یورش برده آنها را به قتل

برسان. اگر نپذیری از کارگزاری ما و سپاه ما برکناری. لشکر را به شمیرین ذی الجوشن بسیار که ما او را مأمور اجرای دستوراتمان کرده ایم» (ابی مخنف، ۱۳۶۷، ص ۱۸۸).

عبیدالله بن زیاد پس از آگاهی از تصمیم ابن سعد در رویارویی با امام علیه السلام نامه ای دیگر برای او ارسال کرد و در آن تأکید کرد که بین حسین علیه السلام و یارانش و آب، حائل شو و مگذار قطره ای آب از آن بچشند. (ابی مخنف، ۱۳۶۷، ص ۱۹۰) ابن سعد نیز چنین کرد و سرانجام واقعه خونین کربلا در روز عاشورا به وقوع پیوست و امام حسین علیه السلام و یاران وفادارش به شهادت رسیدند و بقیه خاندانش اسیر شدند. این حرکت زشت ابن زیاد، خشم بسیاری را برانگیخت. عبدالله بن عفیف ازدی در میان نخستین خطبه ابن زیاد پس از شهادت امام علیه السلام او و یزید را دشنام داد (ابن طاووس، ۱۳۶۹، ص ۱۶۴) و حتی مرجانه نیز پسر خود را دشنام داد (ابی مخنف، ۱۳۶۷، ص ۲۶۵). یزید از این اقدام بسیار خرسند شد و با دعوت از عبیدالله به او اموال بسیاری داد و او را رازدار و امین خود نامید (ابن جوزی، ۱۴۰۱، ص ۲۶۰). چون سر امام حسین علیه السلام را نزد ابن زیاد گذاشتند او با چوب دستی بین دندان های ثنایایش زد که با واکنش زیدبن ارقم مواجه شد (ابی مخنف، ۱۳۶۷، ص ۲۶۱) و در همان مجلس تصمیم به قتل امام سجاد علیه السلام گرفت که با فداکاری زینب کبری به وقوع نپیوست (ابی مخنف، ۱۳۶۷، ص ۲۶۴). این شخص (عبیدالله بن زیاد) به خاطر فجایع بزرگی که انجام داد مسببان اصلی فاجعه کربلا و از قاتلان درجه اول اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می رود.

۴-۲-۶. عمر بن سعد

عمر بن سعد یکی از شخصیت های باطل و مؤثر در تحقق حادثه کربلا بود. او پسر سعد بن وقاص از سرداران صدر اسلام بود. (محدثی، ۱۳۸۰، ص ۳۵۳) پیش از حادثه عاشورا، ابن زیاد حکمرانی ری را به او داده بود. وقتی که ابن زیاد از رسیدن امام علیه السلام به عراق مطلع شد عمر سعد را طلبید و به او امر کرد که اول به کربلا برود و با حسین بجنگد و پس از آن به ری برود. در غیر این صورت خبری از ایالت ری نیست. عمر سعد بین جنگ با امام علیه السلام و دست برداشتن از ملک ری مردد شد و سرانجام دنیاپرستی و ظواهر دنیوی و حکمرانی ری را بر کشتن فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله ترجیح داد و به کربلا رفت. در کربلا در موقعیت های

مختلف، امام علیه السلام سعی کرد او را از جنگیدن منصرف کند، ولی وی نپذیرفت و در روز عاشورا اولین تیر را خودش به سوی لشکرگاه امام حسین علیه السلام روانه کرد (قمی، ۱۳۷۴، ص ۳۹۷). در کتب تاریخ نیز آمده است عمر بن سعد از اول نسبت به کشتن امام علیه السلام کراهت داشت و این بدین دلیل بود که خوب می دانست حسین علیه السلام کیست. وی احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را در فضیلت او و نیز این سخن حضرت علی علیه السلام را که: «وای بر تو ای عمر بن سعد، چگونه خواهی بود در روزی که بین بهشت و جهنم مخیر شوی و تو جهنم را اختیار کنی» شنیده بود، اما باین حال حب جاه و مقام او را به جهنم کشاند و به عنوان فرماندهی لشکر ابن زیاد، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را به خاک و خون کشید.

۴-۲-۷. قیس بن اشعث کندی

یکی از شخصیت‌هایی که در وقوع قیام عاشورا نقش داشت قیس بن اشعث کندی است. قیس از کسانی است که قبل از واقعه کربلا به امام حسین علیه السلام نامه نوشت و از آن حضرت خواست تا به کوفه بیاید، اما با تسلط ابن زیاد بر کوفه تغییر موضع داد. (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ۲۰/۴) او در کربلا برای جنگ با امام، همراه عمر بن سعد آمد و از سران سپاه ابن سعد بود (ابن اثیر، ۱۳۸۵، ۶۰/۴) و روز عاشورا فرمانده ربیعه و کنده را به عهده داشت (ابی مخنف، ۱۳۶۷، ص ۲۰۴). وقتی امام حسین علیه السلام در سخنرانی نخست خود در صبح روز عاشورا نام قیس بن اشعث و برخی از اشراف کوفه را برد و از دعوت ایشان جو یا شد (ابی مخنف، ۱۳۶۷، ص ۲۰۷) قیس منکر شد و گفت: «آیا تحت فرمان پسر عموهایت در نمی آیی؟ آنها رفتاری جز آنچه شما دوست داری، نشان نخواهند داد و از آنها آزاری به تو نخواهد رسید. امام علیه السلام در پاسخ از نقش محمد بن اشعث در قتل مسلم بن عقیل یاد کرد و فرمود: تو برادر و برادرت (محمد بن اشعث) هستی. می خواهی بنی هاشم بیش از خون مسلم بن عقیل را از شما بطلبند؟ نه، والله! من مانند فرد ذلیل، دست در دستشان نخواهم گذارد و هم چون غلام و برده، فرمان بردارشان نخواهم شد» (مفید، ۱۴۱۳، ۹۸/۲؛ ابی مخنف، ۱۳۶۷، ص ۲۰۹). پس از شهادت امام حسین علیه السلام او قلیفه آن حضرت را دزدید (ابی مخنف، ۱۳۶۷، ص ۲۵۵) و به همراه جمعی از سران سپاه، سرهای شهیدان را نزد ابن زیاد برد (مفید، ۱۴۱۳، ۱۱۳/۲). با آغاز قیام مختار، قیس مخفی شد و از عبدالله بن کامل که از نزدیکان مختار بود امان خواست. مختار بی اعتنا به این امان، پس از یافتن محل اختفای قیس،

دستور داد او را به قتل برسانند و سر از تنش جدا کنند. ابن کامل چون از کشتن قیس آگاه شد، اعتراض کرد. مختار در پاسخ، او را عتاب کرد و از پناه دادن قاتل پسر دخت پیامبر ﷺ توسط وی گله کرد (دینوری، ۱۳۶۸، ۳۰۱).

۳-۴. حدیث سازان

وجود منتقدین و خواصی که کارشان جعل حدیث بود، یکی دیگر از عوامل پیدایش حادثه عاشورا است. آنها که به نفع دستگاه حکومتی اموی جعل حدیث می کردند نه تنها قیام امام حسین ﷺ را غیر مشروع جلوه می دادند و آن را خروج بر خلیفه مسلمین می دانستند بلکه عوام را نیز به دنبال خود کشیده و آنها را تحریک به جنگ علیه امام ﷺ می کردند. فضای بیمار سیاسی کوفه نیز چنین نغمه های شومی را پذیرا می شد و به همین علت بود که از عوام تا خواص، از رعیت تا اشراف و سران قبایل از مقاتله با فرزند رسول خدا ﷺ مضایقه نکردند. یکی از این احادیث ساختگی از بشیرین عمرو انصاری است. (ر.ک.، رضایی مهر، ۱۳۸۲) حمد بن عبدالرحمان می گوید: «نزد بشیرین عمرو انصاری رفتم در حالی که یزید خلیفه شده بود. او چنین اظهار داشت که مخالفان یزید می گویند یزید بهترین فرد برای مدیریت جامعه نیست، بعد می افزاید: و من هم این را قبول دارم، اما اگر رهبری یزید پذیرفته شود بهتر از آن است که اختلاف پدیدار شود؛ زیرا از پیامبر ﷺ شنیدم که فرمود: «لایاتیک فی الجماعه الاخیر؛ از ناحیه جماعت، چیزی غیر از خیر نصیب شما نمی شود. براساس این حدیثی که بشیرین عمرو انصاری ساخته است در صورتی که جامعه، یزید را قبول کرد مخالفان او نباید حرفی بزنند؛ زیرا پیامبر ﷺ اصالت را به جامعه داده است. یزید هر چند شخصی بدکاره و نالایق است، ولی تا زمانی که نماز می خواند و جماعت و جمعه اقامه می کند، دیگر نباید علیه او قیام کرد و هرکس برخلاف این جریان حرکت کند باید او را کشت» (نعیم آبادی، ۱۳۷۹، ص ۳۱).

زمینه سازان و پدیدآورندگان حادثه عاشورا به طور عمده اشراف کوفه بودند؛ جماعتی مانند اسماء بن خارجه، محمد بن اشعث، کثیر بن شهاب، شمربن ذی الجوشن و بزرگان و رؤسای قبایل قحطانی که قبایل خود را با خود به جنگ بردند. نقش عوام در حادثه عاشورا از دو منظر قابل ملاحظه

است: نخست از حیث نظری و فکری؛ زیرا عوام حاضر در لشکر کفر از نظر اعتقادی، پیرو خواص و بزرگان و سران خود بودند. دوم از نظر عملی؛ یعنی همه آنها به پیروی از سران خود و به دستور آنها زینت دهنده لشکر عمر سعد علیه امام علیه السلام بودند.

۵. عوامل انحراف خواص در حادثه عاشورا

عوامل انحراف خواص در هر جامعه به لحاظ تبعیت و عدم تبعیت از حق، به خواص حق و خواص باطل تقسیم می شوند. خواص حق نیز دو دسته هستند: دسته ای که هنگام انتخاب بین دین و دنیا جانب دین را گرفته و از دنیا و متاع آن چشم می پوشند و گروهی که جانب دنیا را ترجیح داده و دین را به دنیا می فروشند؛ یعنی با اینکه حق را شناخته و در مواقعی از آن طرفداری هم کرده اند، اما در مواقع لازم و حساس، انتخاب برتر را از میان این دو مقوله، دنیا و متاع آن قرار داده اند. موضوع مهم، توجه به عوامل این انحراف است یعنی، به گونه ای تغییر موضع دهند که نسبت به دین یا بی تفاوت بوده و یا در مقابل آن قرار گیرند. در تاریخ اسلام کم نیستند افرادی که وقتی افشای حق و یاری آن لازم بود، کتمان کردند و حتی در مقابل آن، قد علم کردند. نام افرادی مانند طلحه، زبیر و بسیاری از خواص کوفه که مسلم و پس از او حضرت سیدالشهدا علیه السلام را تنها گذاشته و حتی با آنها به جنگ برخاستند، کسانی بودند که حقیقت را می دانستند و حق و باطل بر آنها مشتبه نبود. از این رو آنچه مهم است بررسی عوامل انحراف خواص از موضع حق به باطل است که در نوشتار حاضر به برخی از آنها اشاره می شود.

۵-۱. دنیاگرایی و محاسبه دنیا

گاهی انسان هم حق را می شناسد و هم به آن باور و علاقه دارد، اما علاقه به دنیا هم دارد؛ یعنی به چرب و نرم دنیا عادت کرده و دنیا زده و اسیر جذابیت های ظاهری باطل شده است. این خودش عامل بسیار مهمی است که باعث می شود انسان از مسیر حق منحرف شود. گاهی این گونه هم نیست که انسان اسیر دنیا شود، اما می بیند مسیر حق بسیار دشوار و پرهزینه است. محاسبه می کند که برای ماندن زیر پرچم حق، خیلی باید درد سر بکشد و هزینه بدهد. امام حسین علیه السلام در بیانات خودش این

دنیاگرایی و نحوه محاسبه را بیان کرده است: «إِنَّ التَّاسَّ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الدِّينُ لَعُقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ فَإِذَا مُخِّصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ؛ مردم بنده دنیابیند و دین، جز لیسه‌ای بر زبانشان نیست، اما زمانی که آزمون سخت پیش آید دین داران اندک هستند» (حرانی، ۱۳۶۳، ص ۲۴۵). این خواص منفی که برخی حق را هم می‌شناختند که طرف امام است، اما در دنیا و لهب آن محو می‌شوند و از حمایت امام علیه السلام دست برمی‌دارند.

۵-۲. عدم بصیرت

یکی از ویژگی‌های خواص مثبت، بصیرت است. بصیرت یعنی، روشن بینی و به معنای قوه قلبی است که به نور قدس روشن باشد و با آن قوه، شخص، حقایق و بواطن اشیاء را ببیند؛ همان طور که نفس به وسیله چشم، صور و ظاهر اشیا را می‌بیند. (معین، ۱۳۷۹، ۵۴۶/۱). از این رو عدم بصیرت، همان عدم ملکه روشن بینی است. حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «ذهاب البصر خیر من عمی البصیره؛ نداشتن چشم از کوردلی و نداشتن بصیرت بهتر است» (عبدالواحد آمدی، ۱۴۰۷، ۱/۳۶۴). یکی از عوامل انحراف خواص در صحنه کربلا، عدم بصیرت بود؛ یعنی آنچه باعث شد تا سیدالشهدا علیهم السلام به شهادت برسند و اهل بیت او با آن وضع به اسارت بروند و سایر ظلم‌ها و جنایاتی که به وقوع پیوست، ناشی از بی‌بصیرتی خاصی بود که در زمان امام حسین علیه السلام و در صحنه کربلا حاضر بودند و نتوانستند حق را از باطل تمیز دهند.

بدیهی است مراد از بصیرت، روشن بینی و آگاهی قلبی است که انسان را به خدا نزدیک کند نه مطلق آگاهی و دوراندیشی و داشتن رأی صائب؛ زیرا بین بصیرت و رأی صائب داشتن، نسبت عموم و خصوص مطلق برقرار است. می‌توان گفت که هر بصیری (به معنای یادشده) از حسن رأی و نظر صائب برخوردار است، اما این گونه نیست که هرکسی که برای مثال دارای حسن رأی بود بصیر هم باشد؛ زیرا ممکن است قدرت تصمیم‌گیری و حسن رأی داشته باشد، اما نه تنها او را به خدا نزدیک نکند بلکه در مقابل خدا قرار گیرد و آن زمانی است که با اینکه متصف به این صفت است، اما از آن در جبهه مقابل

حق استفاده می کند چنان که عمرو بن عاص از زیرکی و حسن رأی برخوردار بود، ولی درکنار معاویه به مقاتله با حضرت علی علیه السلام پرداخت و این نبود مگر از عدم بصیرت او.

از جمله کسانی که می توان او را جزء خواص منفی حاضر در صحنه کربلا دانست قره بن قیس حنظلی است. وی با وجود شهرتش به حسن رأی، چون از فیض بصیرت محروم بود، نتوانست خود را از عمر سعد کنار بکشد و به حق پیوندد. آنجا که از طرف عمر سعد مأمور شده بود از امام علیه السلام بپرسد که چرا به اینجا آمده است، حبیب بن مظاهر گفت: «او مردی موسوم به حسن رأی است و من گمان نمی کردم که او داخل لشکر عمر سعد شود. در هر صورت، پس از ابلاغ پیام عمر سعد و اخذ جواب از امام علیه السلام حبیب بن مظاهر به او روگرد و گفت: وای بر تو ای قره! از این امام به حق روی می گردانی و به سوی ظالمان می روی؟ بیا و یاری کن این امام را که به برکت پدران او هدایت یافته ای. آن شقاوتمند گفت: پیام ابن سعد را ببرم و بعد از آن با خود فکر می کنم تا ببینم چه صلاح است» (قمی، ۱۳۷۴، ص ۳۹۷). در آخر هم برنگشت و البته از این افراد درمیان کوفیان کم نبودند.

۳-۵. تعصبات قبیله ای

تعصب در لغت، به معنی جانب داری کردن است. (معین، بی تا، ۱/۱۱۰۱) امام زین العابدین علیه السلام در زمینه این نوع تعصبات می فرماید: «عصیبتی که صاحبش به واسطه آن گناه کار می شود آن است که کسی بدان، قوم خود را از نیکان قوم دیگر بهتر بداند، ولی دوست داشتن قوم خود، عصیبت نیست بلکه اگر کسی قوم خود را بر ستم کمک کند آن از جمله عصیبت است» (کلینی، بی تا، ۴۲۱/۷). پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با احیای ارزش های جاهلی، دوباره تعصب های نژادی و قبیله ای جان گرفت و در سقیفه، مسائل نژادی و ناسیونالیستی حرف اول را زد. در شورای شش نفری عمر، مسئله نژاد تعیین کننده بود. در حکومت عثمان، بستگان پدری او حرف اول را می زدند و راز لغزش برخی از کارگزاران امام علی علیه السلام نیز همین بود (خاتمی، ۱۳۷۲، ص ۲۶۸).

در قضیه عاشورا نیز تعصبات جاهلانه قبیله ای درمیان خواص و سران لشکر کوفه بسیار مشهود است. در کوفه کم نبودند سران و بزرگان قبایلی که طرفدار معاویه و یزید بودند و به واسطه همین

تعصب جاهلانه قومی، بسیاری از این قبایل به آنها اقتدا کردند. گواه روشن بر اینکه تعصب‌گرایی جاهلانه، عامل مهمی در انحراف خواص و پیروی از آنها در صحنه کربلا بوده است. آن است که روز نهم محرم وقتی شمر ملعون دید که عمر سعد مهیای قتال است، قصد کرد که حضرت عباس علیه السلام و برادرانش را از راه قومی‌گری تحریک کرده و به لشکر عمر سعد ملحق کند. از این رو با صدای بلند گفت: «کجایند فرزندان خواهر من عبدالله و جعفر و عثمان و عباس»؛ زیرا مادر این چهار برادر، ام‌البنین از قبیله بنی‌کلاب بود که شمر ملعون نیز از این قبیله بود (قمی، ۱۳۷۴، ص ۳۹۷). شمر می‌خواست بگوید: «شما از قبیله ما هستید، بدین‌روی باید به ما ملحق شوید و از همین جهت هم در امانید» که با پاسخ کوبنده حضرت عباس علیه السلام روبه‌رو شد که گفت: «بریده‌باد دست‌های تو و لعنت باد بر امانی که تو برای ما آوردی» (قمی، ۱۳۷۴، ص ۳۹۷).

۶. نتیجه‌گیری

نهضت عاشورا با تمام درس‌ها و عبرت‌های آن، پیامدار شکوه و عظمت آن بزرگواران الهی یعنی، سید جوانان اهل بهشت امام حسین علیه السلام است. نوشتار حاضر روشن کرد که خواص منفی در به وجود آمدن این واقعه نقش مهمی داشتند. برای مثال حرجعی اگر دعوت امام علیه السلام را قبول می‌کرد و از ترس مرگ، امام علیه السلام را رها نمی‌کرد شاید این جریان به شکل دیگری رقم می‌خورد. در بررسی‌های انجام شده می‌توان گفت که دو گروه از خواص در مقابل امام حسین علیه السلام ایستادند: گروهی زیان‌کاران بودند؛ یعنی خواصی که منحرف شده بودند و حق را نمی‌شناختند. گروهی نیز ستمکاران بودند که آنها هر چند امام علیه السلام و جایگاه والای ایشان را می‌شناختند و از حق آگاهی داشتند، اما باز در مقابل امام علیه السلام ایستادند و حادثه عاشورا را رقم زدند. به گزارش قطعی تاریخ، آنهایی که در کربلا به‌هوا می‌آمدند چیزی نصیبشان نشد. جوایزی که در مقابل این جنایت دریافت کردند بسیار ناچیز بود. آنها در بلا و مصیبت و بیماری مبتلا شدند و از کارهایشان پشیمان شدند. این عبرت بزرگ است؛ یعنی اگر کسی برای رسیدن به دنیا از حق منحرف شد و حق را نادیده گرفت از دنیا هم چیزی نصیبش نمی‌شود و هم در دنیا و آخرت دست خالی می‌ماند.



۱. ابن اثیر، علی بن حسین (۱۳۸۵). الکامل فی التاریخ. بیروت: دار صادر.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۳۶). تاریخ ابن خلدون. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳. ابن طاووس علی (۱۳۶۹). اللهوف فی قتلی الطفوف. نجف: بی نا
۴. ابن عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن (۱۴۱۷). تاریخ مدینه دمشق. بیروت: دار الفکر.
۵. ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین (بی تا). مقاتل الطالبیین. به کوشش: صقر، احمد. قاهره: مکتب الشریف الرضی.
۶. ابی مخنف، لوط بن یحیی ازدی (۱۳۶۷). وقعه الطف. قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۷. اسحاقی، سید حسین (۱۳۸۲). جام عبرت. قم: بوستان کتاب.
۸. آمدی، عبدالواحد (۱۴۰۷). غررالحکم و دررالکلم. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۹. انیس، ابراهیم، و همکاران (۱۳۸۲). معجم الوسیط. مترجم: بندرریگی، محمد. تهران: اسلامی.
۱۰. بلاذری، احمد (۱۴۰۰). انساب الاشراف. به کوشش: احسان عباس. بیروت: دارالفکر
۱۱. بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷). جمل من انساب الأشراف. محقق: زکار، سهیل، و ریاض زرکی. بیروت: دار الفکر.
۱۲. جمعی از نویسندگان (بی تا). دایره المعارف بزرگ اسلامی. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
۱۳. حرانی، ابن شعبه (۱۳۶۳). تحف العقول، قم: جامعه مدرسین.
۱۴. حلی، ابن نما (۱۴۰۶). مثیر الاحزان. قم: مدرسه الامام عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ.
۱۵. خاتمی، سیداحمد (۱۳۷۸). رسالت خواص. قم: دفتر تبلیغات.
۱۶. خامنه‌ای، سیدعلی. بیانات مقام معظم رهبری khamenei.ir. ۱۳۹۴/۷/۲۸.
۱۷. خامنه‌ای، سیدعلی. بیانات مقام معظم رهبری در تاریخ ۷۵/۳/۲۰.
۱۸. خلیفه بن خیاط (۱۴۱۵). تاریخ خلیفه خیاط. بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون.
۱۹. خوارزمی، ابی المویذ (۱۴۲۳). الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ. قم: دار انوار الهدی.
۲۰. دشتی حسینی، سید مصطفی (۱۳۸۵). معارف و معاریف. تهران: آرایه.
۲۱. دینوری، احمد بن داود (۱۳۶۸). الاخبار الطوال. محقق: عبدالمنعم. تهران: نشر نی.
۲۲. رضایی مهر، حسن (۱۳۸۲). نقش عوام و خواص در شکل گیری حادثه عاشورا. نشریه رواق اندیشه، شماره ۲۷، ص ۵۱
۲۳. سبط ابن جوزی (۱۴۰۱). تذکره الخواص. بیروت: مؤسسه اهل بیت.
۲۴. شاور، علی (۱۴۲۱). آل امام الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ فی المدینه المنوره. قم: مرکز الدراسات الاسلامیه.
۲۵. شیخ مفید، محمد بن نعمان (۱۴۱۳). الارشاد. قم: مؤسسه آل اهل لبیت.
۲۶. الصبان، محمد (۱۲۹۰). اسعاف الراغبین. مصر: عبدالحمید.
۲۷. صدوق، ابن بابویه (۱۳۷۱). اعتقادات. مترجم: حسنی، محمدعلی. تهران: انتشارات علمیه اسلامیه.
۲۸. طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۳). تاریخ طبری. مترجم: پاینده، ابوالقاسم. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۲۹. طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷). تاریخ الامم و الملوک. بیروت: دار التراث.
۳۰. طبسی، محمدجعفر (۱۴۲۱). الامام الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ فی کربلا. قم: مرکز الدراسات الاسلامیه.

۳۱. طریحی، فخرالدین (۱۳۷۵). مجمع‌البحرین. تهران: مرتضوی.
۳۲. طقوش (۱۳۸۹). دولت امویان. مترجم: جودکی، حجت‌الله. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۳۳. قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱). قاموس القرآن. تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۳۴. قمی، عباس (۱۳۹۰). منتهی الآمال. تهران: مبین اندیشه.
۳۵. کلینی، محمد بن یعقوب کلینی (بی تا). اصول کافی. قم: دفتر نشر فرهنگ اهل بیت.
۳۶. کوفی، ابن اعثم (۱۴۱۱). الفتوح. محقق: شیری، علی. بیروت: دار الاضواء.
۳۷. محدثی، جواد (۱۳۸۰). فرهنگ عاشورا. قم: معروف.
۳۸. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۴۰۹). مروج الذهب و معادن الجواهر. محقق: اسعد داغر. قم: دار الهجره.
۳۹. مسعودی، جبران (۱۳۸۹). فرهنگ رائد الطلاب. مترجم: قمی، عبدالستار. تهران: یادواره کتاب.
۴۰. معین، محمد (۱۳۷۹). فرهنگ لغت فارسی. تهران: امیرکبیر.
۴۱. مؤسسه کلمات، امام الحسین علیه السلام (۱۴۱۵). معهد محققات باقر العلوم علیه السلام. قم: دار المعارف.
۴۲. نعیم آبادی، غلامعلی (۱۳۷۹). آسیب شناسی خواص. بی جا: بی نا.
۴۳. یعقوبی، ابن واضح (۱۳۷۸). تاریخ یعقوبی. مترجم: آیتی، محمدابراهیم. تهران: علمی و فرهنگی.

